دو فصلنامه علمی تخصصی
مطالعات تطبیقی فقه
زن و خانواده
سال دوم، شماره سوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۱

مطالعه تطبیقی متصدیان تعزیر و تأدیب کودک از منظر مذاهب فقهی

مهری ایمانی[۱]

چکیده

از دیدگاه فقه اسلامی، مکلفی که مرتکب گناه و خطایی شود که برای آن، مجازات معینی در شرع تحت عنوان حدّ مشخص نشده باشد، در حق او تعزیر جاری می‌شود. مسئله قابل طرح در اینجا این است که آیا تعزیر برای کودکان غیربالغ و ممیز نیز که به سن تکلیف شرعی نرسیده‌اند جاری می‌شود؟ بر اساس آنچه از کتب روایی و فقهی برمی‌آید، اصل اولیه در هر فرد، عدم ولایت داشتن دیگران بر اوست، مگر در مواردی که از طریق شرع استثنا شده باشد. یکی از آن موارد، ابتلای کودکان به گناهانی است که در شرع برای آنها حد تعیین شده است؛ مانند زنا و لواط. همچنین گناهان دیگری که در شرع، حد مشخصی ندارند. برای جلوگیری از عصیان و تعدی این کودکان، پیشگیری از انحرافات آنان و نیز پرهیز از عادت آنها بر این گناهان لازم است مجازاتی برای این موارد در نظر گرفته شود. ازاین‌رو باتوجه‌به نوع گناه، شرایط و وضعیت جسمانی کودکان و جلوگیری از انحرافات جنسی، مجازاتی متناسب با این کودکان در نظر گرفته می‌شود. همچنین افرادی ازجمله: حاکم، ولی و وصی، عهده‌دار تعزیر و تادیب کودک می‌باشند. آنها در اجرای احکام الهی نباید برای تشفی قلب خود، از اجرای حق تجاوز کنند که در این صورت، ضامن خواهند بود. هدف از این تحقیق، آشنایی والدین و

۱. سطح چهار حوزه علمیه گرایش فقه خانواده جامعة الزهراء ﷺ و استاد و پژوهشگر حوزه‌های علمیه خواهران کرج، کرج، ایران؛ mhryaymany417@gmail.com

متصدیان تربیت کودک با مسائل فقهی و حقوقی است که در سایه تربیت صحیح، علاوه بر پیشگیری از انحرافات اخلاقی و تربیتی فرزندان، زمینه رشد و تعالی فرزندان و سلامت اجتماع را فراهم کنند. این تحقیق به شیوه علمی توصیفی و با ابزار کتابخانه‌ای فراهم آمده است.

واژگان کلیدی: تعزیر، تأدیب، کودک، حاکم، ولی، معلم، مادر، ضمان.

مقدمه

در تربیت کودک، علاوه بر توجه و تشویق او در انجام کارهای شایسته، لازم است او را از امور ناشایست و ناپسند منع کرد. دین اسلام یکی از راه‌های بازدارندگی از انحرافات در کودکان و حفظ سلامت روحی و روانی کودک و اجتماع را در قالبی با عنوان تعزیر و تأدیب کودک در نظر دارد؛ به این صورت که اگر در دوران کودکی و قبل از بلوغ، کودکی مرتکب اعمال ناشایستی شد که در صورت بروز این رفتار از انسان عاقل، حد و تعزیر در موردش اجرا می‌گردد، در مورد کودک نیز متناسب با سن و نوع گناه او، مجازات‌هایی در نظر گرفته می‌شود. براین‌اساس لازم است افرادی در جامعه و خانواده متصدی اجرای این امور باشند که در این پژوهش به بررسی این مباحث پرداخته شده است.

۱. متصدیان تعزیر کودک

۱ـ۱. امام یا حاکم

اختیار حاکم در تعزیرات، بسی گسترده است؛ چراکه او حق تعیین اندازه کیفر و چگونگی آن را به‌گونه‌ای که کمتر از حد باشد داراست و این مطلب، از بررسی روایات مختلف در موارد گوناگون به‌خوبی به دست می‌آید؛ از جمله: «حفص‌بن‌غیاث قال سألت أباعبدالله علیه‌السلام: من یقیم الحدود السّلطان أو القاضی؟ فقال: إقامة الحدود الی من الیه الحکم؛ حفص‌بن‌غیاث گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: چه کسی اجرای حدود می‌کند، حاکم یا قاضی؟ حضرت فرمود: اجرای حدود در اختیار کسی است که حکومت با اوست» (صدوق، ۱۴۰۹، ج۵، ص۴۱۵).

ابن‌زهره می‌نویسد: «واعلم انّ التّعزیر یجب بفعل القبیح والاخلال بالواجب الذي لم یرد الشارع بتوظیف حدّ علیه، أو ورد ولکن لم یتکامل شروط اقامته، علی حسب ما یراه ولی الامر (اولو الامر)؛ بدان که تعزیر، با انجام هر کار قبیح و اخلال در هر واجبی واجب می‌شود. در اموری که شارع برای آن حدی تعیین نکرده یا شارع برای آن امور حدی تعیین کرده است، اما همه شروط اقامه حد در آن فعل وجود ندارد، و صاحب امر و امام، این تعزیر را بر اساس نظر خود اجرا می‌کند» (ابن‌زهره حلبی، ۱۴۱۷، ص۶۲۴).

شیخ طوسی در این باره چنین می‌فرماید: «التعزیر موکول الی الامام، لا یجب علیه ذلك، فأن رأی التعزیر فعل، وان رأی ترکه، فعل؛ تعزیر موکول به نظر امام است. اگر تعزیر را مناسب ببینند انجام می‌دهد و اگر مناسب نبینند ترک می‌کند» (طوسی، ۱۳۸۷، ص۶۹).

منظور از اینکه مقدار تعزیر به دست حاکم شرع است به این معنا نمی‌باشد که بر اساس امیال نفسانی اقدام کند؛ بلکه لازم است باتوجه‌به اموری که شرعاً موجب تخفیف یا تشدید جرم می‌شود، مقدار تعزیر را معیّن کند. حماد در این مورد از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: «علی قدر ما یراه الوالی من ذنب الرّجل و قوّة بدنه؛ حاکم شرع مقدار تعزیر را بر اساس قدرت بدنی مجرم، و نوع جرم ارتکابی مشخّص می‌کند» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ص۱۱۲).

ادله مربوط به تعزیر غیربالغ توسط حاکم

در روایات وارده در ابواب مختلف فقه به جرایمی اشاره شده است که اجرای تعزیرات در آن امور، به عهده حاکم یا امام جامعه می‌باشد که به مواردی از آنها اشاره می‌شود.

الف) لواط: «هرگاه دو مرد یا یك مرد و یك بچه، عریان در زیر یك لحاف یافت شوند و علیه آنان بینه‌ای اقامه شود یا آنکه خود به اقرار بپردازند، بنا بر صلاحدید امام، هریك از ایشان از سی تا نود و نه ضربه زده می‌شود» (طوسی، ۱۴۰۰، ص۷۰۵).

ب) زنا: «و لا یحد الصبیان في الزنا و لا غیره إذا لم یبلغوا الحلم، فان بلغوا حدّوا؛ کودکان و افرادی که به سن بلوغ نرسیده‌اند، اگر مرتکب عمل زنا شوند بر آنها حد جاری نمی‌شود» (سلار دیلمی، ۱۴۰۴، ص۲۵۴). در روایت، صریحاً اشاره شده است که در مورد افراد غیربالغ، حدّ جاری نمی‌شود؛ اما بر اساس روایات دیگر در این زمینه می‌توان استنباط کرد که مجازاتی کمتر از حد که همان تعزیر است، در مورد غیربالغ جاری می‌شود و در مجری تعزیر روایت اطلاق دارد. پس شامل حاکم می‌شود و چه‌بسا حاکم سزاوارتر از دیگران در اجرای قانون باشد.

ج) سرقت: «إِذَا سَرَقَ الصَّبِيُّ وَ لَمْ يَحْتَلِمْ قُطِعَتْ أَطْرَافُ أَصَابِعِهِ قَالَ وَ قَالَ لَمْ يَصْنَعْهُ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَا؛ امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هنگامی که کودکی سرقت کند، درحالی‌که به سن احتلام نرسیده باشد، اطراف انگشتانش قطع می‌شود. سپس فرمودند: این عمل را انجام نداد مگر رسول خدا و من» (طوسی، ۱۴۰۷الف، ج۱۰، ص۱۲۰). فقها از محتوای این روایت چنین استنباط نموده‌اند که در صورت سرقت توسط کودک، حد در مورد او جاری نمی‌گردد؛ بلکه تعزیری هم که شامل حال این افراد می‌شود، بنابر مصلحت کودک و در نظر گرفتن جنبه تأدیب اوست.

فاضل هندی در کشف اللثام می‌نویسد: «فلو سرق الصبيّ لم يقطع بل يؤدّب بما يراه الحاكم و لو تكرّرت سرقته، لرفع القلم عنه؛ اگر بچه سرقت کند دست او را قطع نمی‌کنند؛ بلکه بنابر آنچه حاکم مصلحت می‌داند او را تأدیب می‌کنند و لو اینکه سرقتش را تکرار کند. به‌خاطر اینکه تکلیف از بچه غیربالغ برداشته شده است» (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج۱۰، ص۵۶۸).

د) قذف یا تهمت: «الثاني في القاذف و يعتبر فيه البلوغ و كمال العقل فلو قذف الصبيّ لم يحدّ و عزّر و إن قذف مسلما بالغا حرّا؛ مرحوم محقق می‌فرماید: کسی که دیگری را قذف می‌کند، در او بلوغ و کمال عقل شرط است. پس اگر کسی که قذف می‌کند کودک باشد، در مورد او حد جاری نمی‌شود و تعزیر می‌شود؛ اگرچه مسلمان بالغی که حر است را قذف کند» (گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج۲، ص۱۵۷).

هـ) مساحقه: «فان ساحقت امرأة صبية لم تبلغ، كان على المرأة الحد، و أدبت الصبية. فان تساحقت صبيتان، أدبتا، و لم يقم على كل واحدة منهما الحد كاملا؛ اگر زنی با دختری که به سن بلوغ نرسیده نزدیکی کند، بر زن حد جاری می‌گردد و دختربچه تأدیب می‌شود و اگر دو دختر نابالغ با هم نزدیکی کنند، هر دو تأدیب می‌شوند و بر هیچ‌یک از آنها حد کامل جاری نمی‌شود» (ابن‌براج طرابلسی، ۱۴۰۶، ج۲، ص۵۳۲).

و) محاربه یا شورش: «اگر اسیر از اهل بغی فردی باشد که اهل جنگ نیست؛ مانند زنان، بچه‌ها، نوجوانان و بردگان، عده‌ای گفته‌اند: حبس نمی‌شوند، بلکه آزاد می‌شوند؛ زیـرا آنـان اهل بیعت نیسـتند. برخی گفته‌انـد: آنها هم مانند جوانان، حبس می‌شـوند و از نظر من این قول اقواسـت؛ چون با این کار دل‌هایشـان فرو می‌ریزد و جمعشـان از هم می‌پاشـد و حکم کسانی هم که نمی‌جنگند، مانند زمین‌گیر و پیرمرد ازکارافتاده، مانند زنان و کودکان است» (طوسی، ۱۳۸۷، ج۷، ص۲۷۱). در این مورد، شیخ طوسی اشاره دارند بـه حبـس که یکی دیگر از انواع تعزیرات اسـت؛ به این دلیل کـه تعزیرات، تنها منحصر در تعزیر بدنی نیست.

مطلب ذکرشده در رابطه با دلالت روایت زنا از سوی نابالغ و اجرای حد توسط حاکم را در مورد سه گناه سرقت، قذف و محاربه یا شورش نیز می‌توان ذکر کرد؛ یعنی با اینکه در روایت صریحاً اشـاره شـده که در مورد غیربالغ حد جاری نمی‌شود، اما بر اساس روایات دیگـری کـه در ایـن زمینه وجود دارد می‌توان اسـتنباط کرد که مجازاتـی کمتر از حد، که همان تعزیر است، در مورد غیربالغ جاری می‌شود و در مجری تعزیر، روایت اطلاق دارد؛ پس شامل حاکم می‌شود و چه‌بسا حاکم سزاوارتر از دیگران در اجرای قانون باشد.

روایات ذکرشـده و بیان فقها در موارد تعزیر غیربالغ در حالتی بود که اگر فرد بالغی مرتکـب آن عمل می‌شـد، حد جاری می‌گشـت، امـا اگر فرد غیربالـغ اعمالی را مرتکب شود که انجام آن سبب اجرای تعزیر در بالغ است، آیا می‌توان در مورد غیربالغ هم تعزیر جاری ساخت؟

اگر کودك مرتکب معصیتی شود که بالغ‌ها نسبت به آن عمل تعزیر می‌شوند، باید کودک هم تعزیر شـود. دلیل خاصی که بیان‌کننده این امر باشـد وجود ندارد، ولی بعید نیسـت از مطلقات روایات و از صحیحه حلبی، هرچند به الغاء خصوصیت استفاده کرد که کودکان هم مانند افراد بزرگسال چنانچه مرتکب اعمالی شوند که تعزیر دارد، آنها هم تعزیر و تأدیب می‌شوند، ولی تعزیرشان کمتر از مقدار افراد بالغ می‌باشد (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱۸، ص۵۲۲).

۲ـ۱. ولی کودک

در این مورد که آیا علاوه بر حاکم شرع، ولی کودک هم حق تعزیر دارد یا خیر؟ دو نظریه وجود دارد:

۱ـ۲ـ۱. ولی کودک، عهده‌دار تعزیر به‌جای حاکم

«قال الشیخ في النهایة: قد رخص في حال قصور أیدي أئمة الحق و تغلب الظالمین أن یقیم الإنسان الحدّ علی ولده و أهله؛ شیخ طوسی در النهایه فرمود: اجازه داده شده در حالتی که به ائمه دسترسی نداشته باشیم و ظالمین بر ما غلبه داشته باشند، انسان می‌تواند حد را بر فرزند و همسر خود جاری کند». دلیل این نظریه، روایت اسحاق‌بن‌عمار است که امام صادق علیه‌السلام خطاب به ایشان فرمودند: «ای اسحاق! اگر می‌دانی که نسبت به جرمی که فرزند انجام داده است، حد بر او جاری می‌شود پس حد را بر او جاری کن» (طوسی، ۱۴۰۰، ج۱، ص۳۰۱).

۲ـ۱ـ۱. فقیه، عهده‌دار تعزیر بر فرزند و همسر

عده‌ای قائلند فقیه نیز می‌تواند عهده‌دار تعزیر کودک شود. دلیل اصلی این حکم، روایت حفص است که از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد اقامه حدود بر عهده کیست؟ حضرت می‌فرمایند: اقامه حدود بر عهده هرکسی است که حکم به دست اوست: «لا یجوز لأحد إقامة الحدود، إلّا للإمام مع وجوده، أو من نصبه لإقامتها. و مع عدمه، یجوز للمولی إقامة الحدّ علی مملوکه؛ اقامه حدود بر کسی غیر از امام یا کسی که از سوی امام منصوب شده، جایز نیست، و در صورت نبود امام، اقامه حد توسط مولی بر مملوکش جایز است»

اشکالی که می‌توان به این قول وارد کرد این است که اولاً روایت در رابطه با اقامه حدود است در حالی که بحث ما در رابطه با تعزیر می‌باشد و بر کودک حد جاری نمی‌شود. ثانیاً: عبارت «من نصبه لاقامتها» اطلاق دارد و شامل فقیه و غیرفقیه هر دو می‌شود (عاملی، ۱۴۱۳، ج۳، ص۱۰۵).

۲. متصدیان تأدیب کودک

بنابر آنچه از روایات و کلام فقها در این زمینه به دست می‌آید، پدر، وصی و معلم، حق تأدیب کودک را دارند. البته در امر تأدیب باید توجه داشت که از همان ابتدا به سراغ ضرب و تنبیه بدنی نرفت و مراحلی از قبیل تشویق و تذکر و اخم کردن و... را پیمود. اگر هیچ‌یک از این موارد تأثیرگذار نبود، به سراغ تنبیه بدنی رفت.

۱ـ۲. پدر

بی‌تردید پدر بر تأدیب صبی ممیز ولایت دارد. بسیاری از فقها در خلال مباحث خود، به این حکم تصریح نموده و آن را امری مسلم دانسته‌اند. ازجمله ادله این حکم، قرآن است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾؛ «ای مومنین! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ محافظت کنید» (تحریم: ۶). کلمه «قو» از ماده «وقایه» به معنای محافظت، نگهداری و منع است و اطلاق کلمه «اهل»، شامل فرزندان نیز می‌گردد و معنای آیه چنین می‌شود: بر مومنین واجب است خود، خانواده و فرزندان خویش را از هر عملی که موجب عذاب الهی است بازدارند. بازداشتن از عذاب به این است که آنها را به انجام واجبات و کارهای شایسته و دوری از گناهان امر و نهی نمایند (طوسی، ۱۳۷۱، ج۱۰، ص۵۰).

بدیهی است عمل به این وظیفه، متوقف بر تأدیب است؛ زیرا گاهی ممکن است امر و نهی در تربیت مؤثر نباشد و لازم آید از شیوه‌های دیگری همچون تشویق و تنبیه و گاه تندی و ضرب استفاده کرد.

از روایات نیز چنین فهمیده می‌شود که مسئولیت تأدیب و تعلیم امور اخلاقی، اعتقادی و فقهی، به عهده ولی است و لازمه آموزش این است که گاه با زبان نرم و تشویق و مدارا رفتار شود و اگر این رفتار در تأدیب کودک مؤثر نباشد، از شیوه تأدیب استفاده شود؛ البته با شرایطی که در اسلام تعیین شده است. «اسحاق بن عمّار می‌گوید خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: گاه اتّفاق می‌افتد که نوجوانم را به خاطر بعضی

جرایم تنبیه می‌کنم. امام فرمود: چه قدر؟ عرض کردم: گاه صد تازیانه! امام فرمود: صد تازیانه! و این جمله را دو بار تکرار کردند. سپس فرمود: به‌اندازه حدّ زنا بر وی شلّاق می‌زنی؟! از خدا بترس (و این کار را نکن). عرض کردم: فدایت گردم، پس چه مقدار او را بزنم؟ فرمود: یك تازیانه! عرض کردم: به خدا قسم! اگر بداند که بیش از یك تازیانه به او نمی‌زنم تمام زندگی‌ام را از بین می‌برد. امام فرمود: در این صورت دو تازیانه بزن! عرض کردم: این کار مساوی با نابودی زندگی من است. من در این باره آن‌قدر چانه زدم که امام تا پنج تازیانه اجازه داد. سپس خشمگین شد و فرمود: ای اسحاق! اگر مقدار تأدیب جرمی که مرتکب می‌شود را می‌دانی، همان را جاری کن، و از حدّ و مرزهای الهی تجاوز مکن!» (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱۸، ص۲۱۴، ح۲).

همچنین در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است: «إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقّاً وَ إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقّاً. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَ يُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ؛ ازجمله حق فرزند بر پدر این است که برای او نام نیکو انتخاب کند و او را نیکو تأدیب نماید» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه دشتی، ح ۳۹۹).

قاعده احسان نیز دلالت دارد بر اینکه تأدیب کودک، نوعی از احسان است به این صورت که اگر کسی عملی را که فی‌حدنفسه می‌تواند موجب ضمان و خسارت باشد، به قصد احسان انجام دهد و اتفاقاً خسارتی از انجام آن پیدا شود، بر او ضمان نیست. فقها در ابواب مختلف فقه به این قاعده استناد می‌کنند و می‌فرمایند: «تأدیب صبی ممیز به‌وسیله پدر هم شامل قاعده احسان می‌شود و با استناد بر این قاعده، ولایت پدر بر تأدیب ثابت می‌گردد» (بجنوردی، ۱۴۰۱، ج۴، ص۱۲).

۲ـ۲. وصی

درصورتی‌که پدر کودکی از دنیا برود، وصی نیز می‌تواند تأدیب را انجام دهد. مستند این قول، روایت غیاث‌بن‌ابراهیم از امام صادق علیه‌السلام است که حضرت فرمودند: امیرمومنان

علی علیه‌السلام فرمودند: «أَدِّبِ الْيَتِيمَ بِمَا تُؤَدِّبُ مِنْهُ وَلَدَكَ وَ اضْرِبْهُ مِمَّا تَضْرِبُ مِنْهُ وَلَدَكَ؛ یتیم را در مورد آنچه که فرزندت را تأدیب می‌کنی و می‌زنی، تأدیب کن و بزن» (کلینی، ۱۴۲۹، ج۶، ص۴۷).

باتوجه‌به اینکه وصی در حدود آنچه موصی به او اجازه داده است حق اعمال نظر و قدرت دارد، در مسئله تأدیب، اگر موصی حدود اعمال نظر وصی را روشن نکند، بر اساس این روایت، وصی اجازه تأدیب را دارد. اما اگر موصی شرط عدم تأدیب را ذکر کند، وصی حق تأدیب کودک را ندارد (انصاری، ۱۳۸۶، ص۵۴۶).

۳ـ۲. معلم

در مورد تأدیب شاگرد توسط معلم، برخی از فقها به طور ضمنی (عاملی، ۱۴۱۳، ج۱۴، ص۴۵۵) و بعضی دیگر صریحاً (خویی، ۱۴۱۰، ج۱، ص۳۴۱) این مسئله را ذکر نموده‌اند. شیخ طوسی در این باره می‌فرماید: به اجماع فقها جایز است معلم، صبی را تأدیب کند (طوسی، ۱۳۸۷، ج۸، ص۶۹). بااین‌حال، در تأدیب شاگرد توسط معلم به‌صورت مستقل و با اذن ولی، علما دو وجه قائل شده‌اند (انصاری، ۱۳۸۶، ص۵۳۳):

وجه اول: از جهت ظهور و اطلاق روایت سکونی که مستند این حکم است، اذن پدر لازم نیست.

روزی عدّه‌ای از دانش‌آموزان، دفتر مشق خود را به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دادند تا بهترین آنها را انتخاب کند. حضرت فرمودند: این کار نوعی قضاوت است، و ظلم و بی‌عدالتی در آن، همانند ظلم در سایر قضاوت‌ها می‌باشد. سپس به آنان فرمود: «ابلغوا معلّمکم ان ضربکم فوق ثلاث ضربات فی الادب اقتصّ منه؛ از قول من به معلّمتان بگویید که به هنگام تأدیب شاگردانش، بیش از سه تازیانه نزند، وگرنه مقدار اضافی قصاص می‌شود» (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱۸، ص۵۲). پس اطلاق روایت، موردی را که معلم از طرف پدر ماذون نباشد، شامل می‌شود.

وجه دوم: که قوی‌تر به نظر می‌رسد این است که روایت بر تأدیب، برخلاف اصل است؛ پس باید به اندازه‌ای اکتفا شود که نسبت به آن یقین و اطمینان وجود دارد و

آن موردی است که پدر طفل به معلم اجازه تأدیب دهد. مقتضای اجماع و قاعده احسان که دلایل دیگر اثبات این حکم هستند نیز همین است؛ زیرا نمی‌توان ادعا کرد که تأدیب طفل و ضرب او، حتی اگر پدرش نهی کرده باشد، احسان به وی محسوب می‌گردد. صرف این احتمال کافی است تا محدوده دلیل را منحصر به موردی قرار دهیم که پدر اجازه داده است (گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج۲، ص۲۸۵).

معلم در تأدیب، استقلال ندارد و به اذن ولی طفل نیاز دارد؛ زیرا اگرچه ممکن است معلم از تأدیب، قصد خیر و ترفیع درجه طفل را در نظر داشته باشد، ولی چه‌بسا پدر این گونه نیندیشد و راضی نباشد که فرزندش را کتک بزند تا علم بیاموزد. بنابراین اگر پدر، تأدیب فرزندش را نهی نماید یا معلم، علم به عدم رضایت پدر داشته باشد، جواز آن مشکل است و تنها در صورتی مجاز است که پدر اذن داده باشد. البته ممکن است ادعا شود صرف اینکه ولی طفل، او را به مدرسه می‌فرستد با اینکه سیره راجح این است که طفل را به دلیل تخلف از برنامه‌های مدرسه و غیر آن کتک می‌زنند، یک نوع اذن عملی در تأدیب محسوب می‌گردد و تا زمانی که پدر صریحاً نهی ننموده است و یا عدم رضایت وی از قراین کشف نشود، معلم مجاز به تأدیب است (همان، ص۲۸۶).

باتوجه‌به اینکه جواز تأدیب اطفال به‌وسیله معلم، منحصر در فراگیری علم و تخلف از ضوابط و مقررات مدرسه است، در غیر این موارد، معلم حق دخالت ندارد و به دلیل اینکه اصل اولی اقتضا دارد که هیچ‌کس حق دخالت در امور دیگران نداشته باشد، مگر در مواردی که دلیل روشنی بر جواز آن صادر شده باشد؛ بنابراین در هر مورد تردید پیدا شود، حکم به عدم جواز صادر می‌گردد. این حکم در استفتائات وارده از مراجع تقلید نمایان است؛ ازجمله:

«سؤال: لطفاً بفرمایید تنبیه بدنی دانش‌آموزان، بعد از نصیحت کردن و حرف زدن برای ننوشتن تمرین یا درس نخواندن یا ادب و غیره، صحیح است؟ پاسخ: با پرهیز

از تنبیهی که موجب دیه است، احتیاط در اجازه گرفتن از ولیّ است» (بهجت، ۱۴۲۸، ج۳، ص۲۳۵).

۴ـ۲. اقوال در مورد تصدی مادر در تأدیب

برخی قائلند که مادر نمی‌تواند کودک را تأدیب نماید؛ زیرا دلیل خاصی در مورد او وارد نشده است. همچنین با وجود شک در ولایت او، عنوان اولیه، عدم جواز است که باید به آن تمسک نمود. مستند این قول آن است که با اینکه این امر برخلاف سیره متشرعه است و تا حدودی سیره متشرعه بر این قول است که مادر، فرزند را تأدیب می‌کند، اما تأدیب شدیدتر با پدر است (شاملی، ۱۳۹۰، ص۸۴).

برخی از علما مانند آیت‌الله مکارم شیرازی، در پاسخ به این سؤال که آیا مادر هم می‌تواند همانند پدر و جدّ پدری، کودك را به هنگام ضرورت تنبیه کند؟ می‌فرمایند: در میان فقهای شیعه، کسی را نیافتیم که متعرّض این مسئله شده باشد. ولی در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه، از کتاب‌های اهل سنت می‌خوانیم: «الظاهر ان الام تلحق بالاب فیما اذا کان فی زمن الصبا فی کفالتها للصبی او البنت فیجوز لها التعزیر؛ ظاهراً مادر نیز حقّ تأدیب و تنبیه طفل را همچون پدر دارد؛ البتّه تا زمانی که دختربچّه یا پسربچّه در کفالت وی هستند» (جزیری، ۱۴۱۹، ج۵، ص۴۰۰).

باتوجه‌به روایات و کلام فقها، واژه تأدیب در دو معنا به کار می‌رود:

الف) در موردی که صبی ممیز، مرتکب جرایمی شود که اگر اشخاص بالغ عاقل مرتکب آن اعمال شوند، مستحق مجازات می‌گردند؛ مانند زنا و سرقت و لواط و... مقصود از تأدیب در این امور، عقوبت شرعی و نوع خاصی از تعزیر است که خفیف‌تر از تعزیر افراد عاقل و بالغ می‌باشد که به مصادیق و شرایط آن در تعزیر اشاره شد (طائی، ۱۳۸۱، ص۱۷۶).

ب) در تخلف از اموری که قوانین شرع انجام یا ترک آن را به‌وسیله صبی به‌عنوان حکم استحبابی پذیرفته است، مانند اینکه اولیای اطفال امر شدند از سن هفت

سـالگی و بعد از آن، کودکان را به انجام نماز و روزه وادار سـازند و در صورت مخالفت، به‌وسیله ضرب آنها را تأدیب کنند. مقصود از تأدیب در اینجا مرحله‌ای خاص از تربیت اسـت؛ یعنـی اگر روش‌هـای دیگر تربیتـی، از قبیل نصیحت، تشـویق، تهدیـد و... مؤثر واقع نشد و اولیای اطفال، تنبیه آنها را در جهت کسب سعادت مؤثر بدانند، می‌توانند کودکان را تنبیه کنند (همان، ص۱۷۷).

باتوجه‌بـه اینکـه مسـئله تربیـت زمان‌بـردار و مسـتمر اسـت و محدود به یـک زمان خاص نمی‌شـود، بـه همین دلیل در سـنین مختلف زندگی انسـان، برنامه‌های ویژه‌ای از طریـق روایـات بیـان شـده اسـت؛ ازجمله ایـن برنامه‌هـا، وظایف و حقوقی اسـت که والدیـن نسـبت بـه تربیـت فرزنـدان دارنـد. والدین عـلاوه بر انتخـاب نام نیـک و فراهم کـردن شـرایط علم‌آموزی و ازدواج فرزندان، مسـئولیت دارند با عملکـرد خود، آموزه‌های اخلاقـی، اعتقـادی و فقهـی را به فرزندانشـان بیاموزند تـا از ایجاد انحرافـات اعتقادی و تربیتـی فرزنـدان جلوگیری کنند. در آیات و روایـات، به طور صریح به مواردی از وظایف تربیتی والدین اشاره شده است.

در سـوره نور به کودکان آموزش می‌دهد که در سـاعات خاصی از شبانه‌روز، هنگام ورود به اتاق والدین اجازه بگیرند و به والدین تذکر می‌دهد که نحوه رفتار آنها در خانواده چگونه باشد که موجبات انحرافات جنسی در فرزندان نشوند (نور: ۵۹).

همچنین پا را فراتر از این گذاشـته و مسـئولیت تعلیم و معلمی را به والدین محول می‌کنـد؛ آن هـم در سـنین خـاص کودکی و قبـل از بلوغ. شـاید بتوان گفت کـه کودکان در ایـن سـنین، والدیـن خود را برتر و بهتر از هرکسـی می‌دانند و از آنـان بهتر می‌آموزند. براین‌اساس، در مباحث تکلیفی، وظیفه آموزش را به عهده والدین می‌سپارد تا با روشی تمرینـی، احـکام دیـن را بـه کـودکان خود بیاموزنـد تا وقتی به سـن بلوغ رسـیدند، انجام واجبات برای فرزندان سخت و دشوار نباشد: «علی الأبوین أن یؤدبا الولد إذا بلغ سبع سنین أو ثمانیا، و علی ولیه أن یعلمه الصلاة و الصیام، و إذا بلغ عشرا ضربه علی ذلك علی الولي دون

الصبي؛ بر پدر و مادر تکلیف است که وقتی فرزندشان به سن هفت یا هشت سالگی رسید او را ادب بیاموزند، و بر پدر است که به فرزند، نماز و روزه را یاد دهد و هنگامی که فرزند به سن ده سالگی رسید او را بر انجام نماز و روزه کتک بزند».

مسئولیت مهم‌تری که خداوند به والدین داده، موضوع ولایت بر فرزندان است. باتوجه‌به اینکه هر انسان آزاده‌ای، بنابر اصل اولیه آزاد است و هیچ‌کس حق ولایت و سرپرستی بر او را ندارد، اما خداوند که ولی مطلق است و ولایت دیگران به اذن این ولی حقیقی است، این مسئولیت را به والدین عطا نموده است که هرجا در مسیر تربیت و تکامل فرزندان خود انحرافاتی را مشاهده نمودند که در اثر کوتاهی و لجبازی کودکان و در برخی مواقع، تربیت غلط خانواده و اجتماع رخ می‌دهد، از این حق ولایت استفاده کنند و در جایی که نیاز به تأدیب و تنبیه کودکان است، آن را به کار ببرند. به شرطی که در مسئله تأدیب فرزندان، دو امر مهم را در نظر بگیرند و آن دو امر این است که تأدیب و تنبیه، جنبه اصلاحی داشته باشد و به مصلحت طفل باشد و دیگر اینکه والدین برای تشفی خاطر و خاموش نمودن آتش غضب خود به این کار اقدام ننمایند (طبرسی، ۱۴۱۰، ج۱، ص۹۹). «و امّا روزه تأدیب از این قرار است که کودك چون به دوران مراهقه، یعنی سال‌های نوجوانی و نزدیك به بلوغ رسید، او را به‌عنوان تأدیب، به روزه گرفتن وا می‌دارند، و این روزه واجب نیست» (صدوق، ۱۴۰۹، ج۲، ص۳۹۷).

مراجع تقلید در پاسخ به این سؤال که آیا جایز است اطفال را برای تمرین و عادت دادن به ترك معصیت و یا انجام دادن واجبات ادب کرد؟ می‌فرمایند: جایز است، خصوصاً در مراحل آخر، که به انجام واجب و ترك معصیت نزدیك‌تر است که اگر تأدیب نشوند، در بعضی از موارد، منجر به ترك واجبات و انجام گناهان از طرف آنها می‌شود (بهجت، ۱۴۲۸، ج۳، ص۱۴۲). البته نباید تأدیب برای تشفی و خاموش کردن آتش غضب باشد. آیت‌الله گلپایگانی در این زمینه می‌فرماید: «ثم إنّه لابدّ من أن یکون المقصود و الهدف في مقام الضرب هو التأدیب الراجع إلی مصلحة الصبيّ لا ما یثیره الغضب النفساني؛

هدف از زدن کودکان باید تأدیبی باشد که به مصلحت کودک برگردد؛ نه اینکه از روی خشم و غضب و فرونشستن غضب باشد» (گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج۲، ص۲۸۹).

در مباحث حقوقی، با اینکه حق تنبیه به پدر و مادر داده شده است، اما تنبیه و تأدیب کودک را مقید به شرایطی دانسته‌اند: «ابوین حق تنبیه طفل خود را دارند، ولی به استناد این حق نمی‌توانند طفل خود را خارج از حدود تأدیب، تنبیه نمایند» (مادّهٔ ۱۱۷۹ق. م). حق تربیت طفل، متضمّن اختیار تنبیه او نیز هست؛ زیرا تنها به‌وسیلهٔ منطق و عقل نمی‌توان در طفل حسّ احترام و اطاعت ایجاد نمود؛ بلکه باید در مواردی، از بیم تنبیه و در بعضی از مواقع، از خود تنبیه کمك خواست. البته تنبیه طفل، برای آگاه کردن او به زشتی کاری است که او مرتکب شده و برای ایجاد پشیمانی در اوست؛ لذا در تنبیه باید دقت شود که مطابق با روحیه طفل باشد؛ از قبیل نصیحت، سرزنش، بازداشت، کتك و امثال اینها تا طفل را به‌وسیلهٔ آن، از تکرار آن عمل بازبدارد (طاهری، ۱۴۱۸، ج۳، ص۳۳۷).

۳. ضمان و قصاص در تعزیر کودک

بعد از مشخص شدن جواز تعزیر غیربالغ، و تعیین موارد جواز تعزیر و تأدیب، اکنون به این مسئله می‌پردازیم که اگر متصدیان تعزیر و تأدیب، در مواردی تلف یا نقصانی نسبت به کودک پدید آورند آیا در این حالت ضامن هستند یا خیر؟ باتوجه‌به تفاوت شرایط تعزیر و تأدیب، ابتدا حالات مختلف ضمان و عدم ضمان در تعزیر کودک را بیان می‌کنیم. در این حالت، دو قول وجود دارد:

مهم‌ترین دلیل بر ضمان، اطلاق ادلّه‌ای است که دلالت بر وجوب دیه قتل خطا دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ص۱۵۸). «امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: برای هر چیزی حدی وجود دارد و کسی که از آن حد (که خداوند مقرر فرموده است) تعدی نماید، برای او نیز حدی وجود دارد» (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱۸، ص۳۱۱). بر اساس این روایت، هرکسی که در تعزیر کودکی تعدی نماید، مستحق مجازات می‌گردد.

اشکال به این ادعا می‌شود: اینکه شارع مقدّس اجازهٔ تأدیب کودکان را داده، خود بهترین دلیل بر عدم ضمان است؛ همان‌گونه که خداوند بر محسنین، سبیلی قرار نداده است (توبه: ۹۱). در جواب اشکال می‌توان گفت: ضمان، منافاتی با انجام واجبات و احسان ندارد؛ چراکه ضمان، حکم وضعی و تکوینی است، و تأدیب، حکم تکلیفی. و مانعی ندارد که انجام کاری واجب باشد، و درعین‌حال انجام‌دهندهٔ آن ضامن باشد، و این، نظایر متعدّدی در فقه دارد. مثلاً طبیب «محسن و نیکوکار» شمرده می‌شود، همان گونه که ختنه‌کننده در زمرهٔ محسنین است، ولی هر دو در صورت خسارت ضامنند (نجفی، ۱۴۰۴، ج۴۳، ص۴۶).

بنابراین، حکم تکلیفی و وضعی منافاتی با هم ندارند، و امکان دارد در یک جا جمع شوند. آری، اگر انجام فعلی عادتاً ملازم با تغییر رنگ پوست مجرم، یا جراحت، یا نقص عضو باشد، مانند حدودی که باید بر بدن برهنهٔ مجرم جاری گردد (اگر قائل به جواز چنین کاری باشیم) در این گونه موارد ضارب، ضامن نیست؛ زیرا اجازهٔ شارع نسبت به اجرای مجازات در چنین مواردی، در حقیقت، رافع ضمان است. نتیجه اینکه در تعزیر ضمان است، مگر در موارد خاصّ. نکته‌ای که باید دقت کرد این است که اگر فردی در اثر تعزیر تلف یا مجروح گردد، دو حالت دارد: حالت اول این است که تعزیرکننده در عمل خویش افراط و تعدی نکرده است و در حالت دوم، متصدی تعزیر در عملش تعدی کرده است (رحمتی، ۱۳۷۵، ج۲، ص۱۱۰). در حالت اول، میان فقها دو قول وجود دارد:

قول اول: نظر مشهور فقها این است که اگر حاکم جامع‌الشرایط، با رعایت موازین شرعی، حکم به اقامه تعزیر دهد و خود یا دیگری بدون افراط و تفریط آن را اجرا نماید و موجب تلف مجرم گردد، خون وی هدر است و ورثه او حق قصاص یا گرفتن دیه را ندارند. شیخ طوسی در این زمینه می‌فرماید: «اگر امام، کسی را که تعزیر او واجب یا جایز است، تعزیر نماید و مجرم از دنیا برود، چیزی بر امام نیست» (طوسی، ۱۴۰۷ب، ج۵، ص۴۹۴).

آیت‌الله گلپایگانی نیز در حکم به عدم ضمان می‌فرماید: «ظاهر این است که مختص به حد نیست و اعم از حد و تعزیر است» (گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج۱، ص۴۰۰).

مستند فقها برای این فتوا، روایاتی است که در این زمینه وارد شده است؛ ازجمله: روایت حلبی از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «ایما رجل قتله الحد او القصاص فلا دیه له؛ هرکس بر اثر اجرای حد یا قصاص از بین برود، برای او دیه نیست» (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱۹، ص۴۷).

قول دوم: برخی از فقها ازجمله شیخ مفید، در این مسئله قائل به تفصیل شدند و معتقدند اگر مجرم در حق‌الله تلف گردد، حاکم ضامن نیست؛ اما اگر در حق‌الناس تلف شود، حکم به ضمان می‌گردد که باید از بیت‌المال پرداخت گردد (مفید، ۱۴۱۳، ص۷۳۴). مستند این نظریه، روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که فرمودند: «اگر ما حدی درباره حقوق الهی اجرا نمودیم و بر اثر آن مجرم از بین رفت، دیه بر ما نیست؛ ولی در اجرای حقوق مردم، اگر مجرم تلف شده باشد، باید دیه کسی را که تلف شده است، بپردازیم» (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱، ص۴۶).

اما در فرض تعدی در اجرای تعزیر، چند صورت متصور است:

الف) تعدی عمدی از سوی حاکم

اگر حاکم عمداً به بیش از مقدار استحقاق مجرم، حکم به تعزیر دهد درحالی‌که علم دارد این مقدار جایز نیست، اگر هدفش قتل یا نقصان مجرم نبوده و این نوع مجازات هم عادتاً موجب قتل یا نقصان نمی‌شود، حاکم محکوم به پرداخت دیه می‌گردد که باید از مال خویش بپردازد. اما چنانچه هدف حاکم، قتل یا نقص عضو مجرم بوده است یا این نوع تعزیر، عادتاً موجب تلف یا نقصان می‌گردد، ورثه مقتول حق قصاص دارند.

مستند این حکم، ادله‌ای است که به طور خاص، تعدی در حدود را حرام می‌داند و مقابله به مثل را تجویز می‌نماید: ﴿فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾؛ «پس هرکسی که بر شما تعدی کند، بر او به مثل آنچه بر شما تعدی کرده است تعدی کنید» (بقره: ۱۹۴). امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «برای هر چیزی حدی است و کسی که

از آن حد (که خداوند تعیین نموده) تجاوز نماید، برای او هم حدی وجود دارد». در این روایت، حضرت به طور مطلق بیان می‌کنند هرکس از برنامه‌های تعیین‌شده الهی تجاوز کند، خداوند برای او مجازاتی مشخص نموده است (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱۸، ص۳۱۱).

ب) تعدی سهوی از سوی حاکم

اگر حاکم سهواً و بیشتر از حد مجاز، حکم به تعزیر دهد، در این صورت باید دیه از بیت‌المال پرداخت شود. مستند این حکم، علاوه بر اجماع (نجفی، ۱۴۰۴، ج۴۰، ص۷۹) روایتی از امیرمومنان علی علیه‌السلام است: «ما اخطات القضاه فی دم او قطع فهو علی بیت مال المسلمین؛ هر اشتباهی که از قضات صورت پذیرد در مورد قصاص یا قطع عضو، از بیت‌المال مسلمین جبران می‌گردد» (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱۸، ص۱۶۵).

ج) تعزیر توسط مجری حکم عمداً بیش از مقدار تعیینی حاکم

در این حالت، اگر هدف مجری تعزیر، قتل نباشد و این مقدار زیادی تعزیر نیز عادتاً موجب قتل یا نقص عضو نگردد، مامور محکوم به پرداخت دیه است و با فقدان یکی از این دو شرایط، ورثه مقتول حق قصاص پیدا می‌کنند. مستند این حکم، ادله و اطلاقات باب دیات و قصاص است.

د) تعزیر توسط مجری حکم سهواً بیش از مقدار تعیینی حاکم

در این صورت، چون قتل و نقص عضو به اشتباه صورت می‌گیرد، باید عاقله مجری تعزیر (اقوام پدری او) دیه را پرداخت نمایند. مستند این حکم علاوه بر اجماع (نجفی، ۱۴۰۴، ج۴۰، ص۲۵) و اطلاق روایات و حکم فقها، موثقه‌ای است که در آن ذکر شده خلیفه دوم زن بدکاره‌ای را به دادگاه احضار کرد. آن زن از ترس، طفل خود را سقط نمود. عمر از اطرافیانش حکم مسئله را سؤال کرد. حضرت علی علیه‌السلام در پاسخ فرمودند: «الدیة علی عاقلتک لان قتل الصبی خطائا تعلق بک؛ دیه بچه سقط شده بر عاقله تو (عمر) واجب است؛ زیرا قتل کودک اشتباهاً به تو منتسب می‌گردد» (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱۹، ص۳۰۰).

حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر در اثر تأدیب، کودکی دچار نقصان شود یا از بین برود، آیا متولیان تأدیب، ضامن این نقص ایجادشده هستند؟ و آیا لازم است که در صورت ایجاد نقص، دیه بپردازند؟ در پاسخ باید گفت: گاه این تأدیب، بدون افراط و تعدی صورت گرفته و گاهی این تلف و نقصان، به علت تعدی در تأدیب به وجود آمده است (طائی، ۱۳۸۱، ص۷۴).

۴. ضمان و قصاص در تأدیب کودک

در موردی که اگر متولیان تأدیب کودک، بدون هیچ‌گونه افراط و تفریطی منجر به تلف یا نقص عضو شوند، دو قول وجود دارد:

۴ـ۱. عدم ضمان

برخی از فقها قائلند که در تأدیب کودک، ضمان وجود ندارد. شهید ثانی در این زمینه می‌فرماید: «در تأدیب زوجه به‌وسیله زوج، اگر تلف صورت پذیرد، واجب است که غرامت پرداخت شود؛ زیرا در این صورت معلوم می‌گردد که تأدیب انجام‌شده اتلاف بوده و در جهت مصلحت نبوده است؛ برخلاف اینکه ولیّ طفل، او را تأدیب نماید و اتفاقاً از بین برود. تفاوت این دو به این است که زوج برای بهره‌گیری از حق خود و استمتاع از زوجه، او را تأدیب می‌نماید. ولی تأدیب اولاد به جهت مصلحت خود آنهاست. به همین جهت، زوج می‌تواند همسر ناشزه خود را تأدیب نکند و از حق خود بگذرد؛ درحالی‌که ولی طفل مجاز به ترک تأدیب وی نیست و لازم است طفل را تأدیب نماید؛ زیرا فرض بر این است که تأدیب طفل در جهت مصلحت وی است. بنابراین چنانچه طفل تلف شود، نباید ولی ضامن باشد؛ زیرا تأدیب طفل به‌وسیله ولی، احسان نسبت به وی است و بر شخصی که به قصد احسان عملی انجام داده است، نباید غرامت بار گردد (عاملی، ۱۴۱۳، ج۸، ص۳۶۱ـ۳۶۲).

۲ـ۴. وجود ضمان

طبق نظر اکثر فقها ازجمله شیخ طوسی: «فأما إن ضرب الأب أو الجد الصبي تأديبا فهلك أو ضربه الإمام أو الحاكم أو أمين الحاكم أو الوصي أو ضربه المعلم تأديبا فهلك منه فهو مضمون، لأنه إنما أبيح بشرط السلامة و يلزم عندنا في ماله، و عندهم على عاقلته؛ اگر پدری صبی را تأدیب نماید و از بین برود یا امام یا حاکم یا امین حاکم یا وصی یا معلم، وی را تأدیب نمایند و بچه تلف شود، در تمام صور، حکم به ضمان می‌شود؛ زیرا تجویز تأدیب مشروط است به اینکه طفل بعد از انجام آن سالم بماند. بنابراین به نظر ما لازم است دیه از مال تأدیب‌کننده پرداخت شود» (طوسی، ۱۳۸۷، ج۸، ص۶۶).

آیت‌الله خویی نیز قائلند: «من قتل نفسا من دون قصد اليه، و لا الى فعل يترتب عليه القتل عاده، كمن رمى هدفا فاصاب انسانا، او ضرب صبيا مثلا تأديبا فمات اتفاقا، او نحو ذلک ففيه الديه دون القصاص؛ هرکس فردی را بدون قصد بکشد، و در اثر کلی که عادتاً منجر به قتل کسی نمی‌شود، فردی را بکشد، مانند کسی که تیری را به‌سوی هدف پرتاب می‌کند و آن تیر به انسانی برخورد می‌کند یا بچه‌ای را برای ادب کردن می‌زند و بچه اتفاقی می‌میرد و مانند این موارد، در آنها دیه جاری می‌شود و قصاصی وجود ندارد» (خویی، ۱۴۱۰، ص۱۰۴). «لو ضرب تأديبا فاتفق القتل فهو ضامن، زوجا كان الضارب، او وليا للطفل، او وصيا للولى، او معلما للصبيان، و الضمان فى ذلک فى ماله؛ اگر فردی به‌خاطر تأدیب کردن زده شود و در اثر تأدیب بمیرد، تأدیب‌کننده ضامن است و فرقی ندارد که تأدیب‌کننده، همسر باشد یا ولی طفل یا وصی ولی یا معلم برای شاگردان. و ضمان در این صورت، از مال خودشان است» (خمینی، بی‌تا، ج۲، ص۵۶۰).

از اقوال مختلف به دست می‌آید حقیقت تأدیب اقتضا دارد که در جهت مصلحت انجام شود و بنای آن بر تخفیف است؛ بنابراین اگر به هر دلیل، تأدیب منجر به تلف شد، با استناد به ادله ضمان، حکم به پرداخت دیه می‌گردد و تجویز تأدیب، با این حکم منافات ندارد؛ بلکه فقط مانع از حکم به قصاص است. حکم قصاص، مشروط

به عمد و قصد است و فرض بر این است که متولی امر تأدیب با انجام آن، قصد تلف کردن کسی را که تأدیب می‌کند، ندارد. ادله‌ای که مستند اقوال فقها در این زمینه شده‌اند، عبارتند از:

الف) اطلاق روایات

روایات مستفیض بلکه متواتر، با مضامین مختلف بر این حکم دلالت دارند. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بارها فرمودند: «لا یبطل دم امرء مسلم؛ خون مسلمان به‌هیچ‌وجه بدون قصاص و دیه باقی نمی‌ماند» (عاملی، ۱۳۸۸، ج۱۹، ص۱۱۲). همچنین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «مال مسلمان، همانند جان او دارای احترام است» (همان، ج۸، ص۵۹۸).

الف) قاعده اتلاف

فقها در ابواب مختلف فقه، برای اثبات ضمان، اعم از ضمان در مال یا جان، به این قاعده استناد کرده‌اند. نکته قابل‌ذکر این است که اگر متصدیان تأدیب، در اجرای آن تعدی و تفریط نمایند، اعم از اینکه در کمیت باشد، مثل اینکه بیشتر از حد نیاز و آنچه شرعاً مجاز هستند تأدیب نمایند؛ یا در کیفیت باشد، مانند آنکه بر مواضع ممنوعه مثل سر و صورت، ضرب واقع شود یا برخلاف شرایط انجام شود، مانند اینکه در سرما یا گرمای شدید، طفل را تأدیب نمایند. در تمام این موارد، اگر تأدیب‌کننده باعث تلف یا نقصانی در کودک غیربالغ شود، ضامن است و به قصاص و پرداخت دیه محکوم می‌گردد. برای تبیین بیشتر مطلب، به نظرات برخی از مراجع معاصر در این زمینه اشاره می‌کنیم.

آیا معلّم می‌تواند بدون اجازهٔ ولیّ طفل، جهت آموزش، او را بزند یا خیر؟ جواب: جواز کتك زدن شاگرد جهت تأدیب شرعی با اجازهٔ ولیّ شرعی، اگر موجب دیه نشود به طور آرام بعید نیست و اگر جای ضرب، به سرخی یا کبودی یا سیاهی تغییر رنگ بدهد، جایز نیست و معلّم، ضامن دیه است. اگر در اثر کتك، دست بچّه خون بیاید دیه‌اش چه مقدار است؟ در فرض سؤال، دیه، یك شتر است (گلپایگانی، ۱۴۰۹، ص۲۶۷).

خانواده‌ای که کودکشان را تنبیه بدنی کرده و موجب سرخی و کبودی بدنش شده‌اند، آیا باید دیه بدهند؟ جواب: بله، باید دیه بدهند؛ مگر پدر باشد که گفتیم به مقدار دیه می‌تواند از هزینه نفقه او حساب کند (بهجت، ۱۴۲۸ق، ج۴، ص۵۱۶).

«معلّمین مدارس ابتدایی و راهنمایی، گاهی از اوقات مجبور می‌شوند بچّه‌ها را تنبیه کنند. البتّه لازم به ذکر است که با حفظ مراتب می‌باشد و در نهایت، مجبور به زدن آنها می‌شوند که ممکن است در دست یا بدن آنها سرخی و کبودی ایجاد کند. آیا حرمت یا ضمانتی در کار است؟ جواب: باید حتّی‌الامکان از تنبیه بدنی صرف‌نظر کرد و در صورت ضرورت باید با اجازه خاصّ یا عامّ ولیّ کودك باشد و کاری که سبب دیه شود انجام ندهند و باتوجه‌به آثار منفی تنبیه بدنی، تا ممکن است باید از آن پرهیز کرد» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ج۱، ص۵۴۱).

«باتوجه‌به اینکه مسئله تنبیه بدنی، از مسائل مبتلابه در مدارس است، چنانچه تنبیه از ناحیهٔ معلمین یا سایر مسئولین مدرسه باشد، حکم آن چیست؟ جواب: در مواردی که تأدیب متوقف بر تنبیه بدنی باشد و ولی اذن بدهد، تنبیه به مقداری که موجب دیه نشود، شرعاً مانعی ندارد. ولی اگر تنبیه بدنی برخلاف مقررات جمهوری اسلامی ایران باشد، مطلقاً جایز نیست. ضمناً زدن و تنبیه بدنی گاهی موجب دیه می‌شود که به قرار ذیل است: اگر سیلی زدن به صورت موجب سرخی صورت شود، باید ۱/۵ مثقال شرعی طلای مسکوك که هر مثقال هجده نخود است به او بپردازند. و اگر موجب کبود و سبز شدن صورت شود سه مثقال، و اگر سیاه شد شش مثقال و اگر جای دیگر بدن به‌واسطه زدن، سرخ یا کبود یا سیاه شد، باید نصف آنچه گفته شد به‌عنوان دیه پرداخت شود» (لنکرانی، بی‌تا، ج۲، ص۴۷۵).

«اگر طوری ضربه به صورت وارد آمده که کبود و متورّم شده و دهان روی هم نمی‌آید و نمی‌تواند چیزی بخورد و تا گردن کبود شده، دیهٔ آن چه مقدار است؟ جواب: دیهٔ کبودی صورت سه دینار است و دیهٔ سیاه شدن آن شش دینار و در بدن، نصف این

مقدار است و در مورد سؤال، چنانچه منظور این است که تا حدود گردن کبود شده و خود گردن، کبود نشده، حکم همان است که گفته شد و اگر منظور آن باشد که گردن هم کبود شده، یك دینار و نصف هم به جهت آن باید پرداخته شود؛ لکن چون احتمال می‌رود که گردن در حکم دیه ملحق به صورت باشد، احتیاط به مصالحه نسبت به یك دینار و نصف دیگر ترك نشود و برای ورم صورت و عدم قدرت بر جویدن غذا باید ارش بدهد» (گلپایگانی، ۱۴۰۹، ج۳، ص۲۵۱ـ۲۵۲).

نتیجه‌گیری

یکی از روش‌های تربیتی برای جلوگیری از انحرافات اخلاقی و اعتقادی، به کار بردن تنبیه است که در فقه از آن تحت عنوان تعزیر و تأدیب یاد می‌شود. در مواردی که کودک ممیز غیربالغ دچار گناهانی گردد که برای انسان‌های بالغ و مکلف حد تعیین می‌شود، در مورد کودک، متناسب با گناه او مجازاتی در نظر گرفته می‌شود. این مجازات، تحت عنوان تعزیر، توسط حاکم یا بنابر قولی توسط ولی او جاری می‌گردد. اما اگر کودک مرتکب افعالی شود که نیاز به تأدیب دارد، این امر به ولی، وصی، معلم و طبق قول بعضی از علما، به عهده مادر سپرده می‌شود.

در تعزیر غیربالغ، گاه ممکن است در اجرای تعزیر، افراط و تفریط صورت گیرد؛ به‌طوری‌که موجب ضمان یا قصاص گردد. در هر مورد، یا مجری تعزیر سهواً موجب نقصان یا تلف شده و یا عمداً. اگر تلف در تعزیر، بدون تعدی و سهوی باشد، بنابر نظر اکثر فقها، حاکم ضامن نیست و هیچ قصاص و دیه‌ای به عهده او نیست. برخی از فقها، ازجمله شیخ مفید در این مسئله قائل به تفصیل شدند و معتقدند: اگر مجرم در حق‌الله تلف گردد، حاکم ضامن نیست، اما اگر در حق‌الناس تلف شود، حکم به ضمان می‌گردد که باید از بیت‌المال پرداخت شود. اما اگر در تعزیر، عمداً افراط صورت گیرد و موجب تلف یا نقصان شود چهار حالت دارد:

۱. اگـر تعدی از سـوی حاکم و عمدی باشـد و حاکم علم دارد کـه این مقدار تعزیر جایز نیست، اگر هدفش قتل یا نقصان مجرم نبوده و این نوع مجازات هم عادتاً موجب قتل یا نقصان نمی‌شـود، حاکم محکوم به پرداخت دیه می‌گردد که باید از مال خویش بپردازد. در غیر این صورت، ورثه مقتول حق قصاص دارند.
۲. اگر تعدی از سـوی حاکم و سـهوی باشـد، در این صورت باید دیه از بیت‌المال پرداخت شود.
۳. اگـر مجـری حکـم، عمداً بیش از مقـدار تعیینی حاکم، مجـرم را تعزیر کند، اگر هدف مجری تعزیر، قتل نباشـد و این مقدار زیادی تعزیر نیز عادتاً موجب قتل یا نقص عضو نگردد، مامور محکوم به پرداخت دیه است و با فقدان یکی از این دو شرایط، ورثه مقتول حق قصاص پیدا می‌کنند.
۴. اگـر مجـری حکـم، سـهواً بیش از مقـدار تعیینی حاکـم، مجرم را تعزیـر کند، در ایـن صورت چون قتل و نقص عضو اشـتباهاً صـورت می‌گیرد، باید عاقله (اقوام پدری) مجری تعزیر، دیه را پرداخت نمایند.

باید توجه داشت که حقیقت تأدیب اقتضا دارد که در جهت مصلحت انجام شود و بنای آن بر تخفیف است. بنابراین اگر به هر دلیل تأدیب منجر به تلف شد، با استناد به ادله ضمان، حکم به پرداخت دیه می‌گردد و تجویز تأدیب با این حکم منافات ندارد، بلکه فقط مانع از حکم به قصاص است.

فهرست منابع

۱. **قرآن کریم**

۲. **نهج البلاغه** (۱۳۷۹ش)، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور.

۳. ابن‌براج طرابلسی، عبدالعزیز (۱۴۰۶ق)، **المهذب** قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۴. ابن‌زهره حلبی، حمزة‌بن‌علی حسینی (۱۴۱۷ق)، **غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع**، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.

۵. انصاری، قدرت‌الله و دیگران (۱۳۸۶ش)، **تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۶. بجنوردی، محمدبن‌حسن (۱۴۰۱ق)، **قواعد فقهیه**، تهران: موسسه عروج.

۷. بهجت، محمدتقی (۱۴۲۸ق)، **استفتائات**، قم: دفتر حضرت آیت‌الله بهجت.

۸. جزیری، عبدالرحمن (۱۴۱۹ق)، **الفقه على المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت** علیهم‌السلام، بیروت: دار الثقلین.

۹. حرّ عاملی، محمدبن‌حسن (۱۳۸۸ق)، **وسائل الشيعة**، تهران: مکتبه الاسلام.

۱۰. خمینی، سیدروح‌الله موسوی (بی‌تا)، **تحرير الوسيلة**، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.

۱۱. خویی، سیدابوالقاسم موسوی (۱۴۱۰ق)، **تكملة المنهاج**، قم: نشر مدينة العلم.

۱۲. رحمتی، محمد (۱۳۷۵ش)، **كتاب الحدود و التعزيرات**، قم: المطبعه العلميه.

۱۳. سلاّر دیلمی، حمزة‌بن‌عبدالعزیز (۱۴۰۴ق)، **المراسم العلوية و الأحكام النبوية**، قم: منشورات الحرمين.

۱۴. شاملی، نصرالله و دیگران (۱۳۹۰ش)، «بررسی حدود و ثغور تنبیه، تعزیر و تأدیب کودک در فقه امامیه»، **فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی**، ش۲۴، ص ۶۷ـ ۹۸.

۱۵. صدوق، محمّدبن‌علی (۱۴۰۹ق)، **من لا يحضره الفقيه**، ترجمه: علی‌اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق.

۱۶. طاهری، حبیب‌الله (۱۴۱۸ق)، **حقوق مدنی** قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۷. طائی، یحیی (۱۳۸۱ش)، **التعزیر فی الفقه الاسلامی**، قم: بوستان کتاب.
۱۸. طبرسی، فضل‌بن‌حسن (۱۴۱۰ق)، **المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف**، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.
۱۹. طوسی، محمدبن‌حسن (۱۳۸۷ق)، **المبسوط في فقه الإمامیة**، تهران: المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة.
۲۰. ـــــــــ (۱۴۰۰ق)، **النهایة في مجرد الفقه والفتاوی**، بیروت: دار الکتاب العربی.
۲۱. ـــــــــ (۱۴۰۷ق ـ الف)، **الخلاف**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. ـــــــــ (۱۴۰۷ق ـ ب)، **تهذیب الاحکام**، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۳. ـــــــــ (۱۳۷۱ش)، **التبیان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۴. عاملی، زین‌الدین‌بن‌علی (۱۴۱۳ق)، **مسالك الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام**، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة.
۲۵. فاضل لنکرانی، محمد (بی‌تا)، **جامع المسائل**، قم: انتشارات امیر قلم.
۲۶. فاضل هندی، محمدبن‌حسن (۱۴۱۶ق)، **کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۷. کلینی، محمدبن‌یعقوب (۱۴۲۹ق)، **الکافي**، قم: دار الحدیث.
۲۸. گلپایگانی، سیدمحمدرضا موسوی (۱۴۰۹ق)، **مجمع المسائل**، قم: دار القرآن الکریم.
۲۹. ـــــــــ (۱۴۱۲ق)، **الدر المنضود في أحکام الحدود**، قم: دار القرآن الکریم.
۳۰. مفید، محمّدبن‌نعمان (۱۴۱۳ق)، **المقنعة**، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق)، **تعزیر و گستره آن**، قم: انتشارات مدرسه امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام.
۳۲. ـــــــــ (۱۴۲۷ق)، **استفتائات جدید**، قم: انتشارات مدرسه امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام.
۳۳. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، **جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام**، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.